

در حال حاضر که انقلاب اسلامی محقق شده است، حکمت متعالیه چه نقشی می‌تواند نسبت به آن داشته باشد و چه تأثیری بر آن بگذارد؟ در تفسیر، دفاع، تعامل یا تقابل با آن، در جهت دادن و سمت‌وسو بخشیدن به آن، در استمرار و نوع این استمرار چه نقشی دارد؟ آینده انقلاب اسلامی با بود یا نبود حکمت متعالیه چگونه رقم خواهد خورد؟

می‌گویند علت محدثه علت مبقیه است و درست می‌گویند. اگر ما در پیدایش انقلاب اسلامی حداقل در سطح زیرین و لایه زیرین اثر آن را می‌بینیم در ادامه هم باید همین نگرش باشد. ما نباید از وحدت در عین کثرت دور بشویم که الزاماً محدود به متعلقات حکمت نظری نیست. من روی این موضوع حرف دارم. این باید وارد حکمت عملی بشود و خود را در سطح مدیریت نشان بدهد. ما در مدیریت نمی‌توانیم قطعی شده عمل کنیم. ما باید در مدیریت هم توجه به وحدت در عین کثرت داشته باشیم. جامعه ما از نظر جامعه‌شناختی، جامعه‌ای طیفی است. باید در جامعه ما بوی تکثر به مشام برسد، باید بوی گفت‌وگو به مشام برسد. وحدت در عین کثرت تنها در سطح فهم پدیده‌های عالم نیست. ضمن اینکه در نظر هم عمل لازم است. برخی می‌گویند ما حکمت نظری را ناظر به شناخت پدیده‌های عالم می‌دانیم و عمل در آن دخالتی ندارد و ما حکمت عملی را ناظر بر انسان و اعمال انسان می‌دانیم... من این دوگانه‌نگری را قبول ندارم و می‌گویم در درک و فهم پدیده‌های عالم نیز باید عمل به میدان بیاید که بحث روش‌شناسی دقیقی نیاز دارد. اگر وحدت در عین کثرت یا حکمت متعالیه را به همان معنای کل‌گرای توحیدی در پیدایش انقلاب موثر می‌دانید در ادامه هم باید همان راه را بروید. به این معنا که تسری آشکارتری در اداره جامعه داشته باشد یعنی جامعه را یکدست نکنید و جامعه بوی کثرت در عین وحدت بدهد. هر گاه دیدید که بوی کثرت به مشام نمی‌رسد هم به لحاظ نگرش فلسفی مشکل دارد و هم به لحاظ واقعیت طیفی جامعه، مشکل دارد و این رنگ خطری است که من به صدا درمی‌آورم. باید دقت کنید ما هر کثرتی را منظر قرار ندادیم. کثرتی که بوی وحدت بدهد و بوی گفت‌وگومان انقلاب اسلامی داشته باشد و بوی هويت ایرانی بدهد و بوی تاریخ ما بدهد. این کثرت را نمی‌توان به یک جناح و یک طیف و یک گروه خاص تقلیل داد و این امکان وقوع ندارد و مانع تاریخی زیادی دارد و ما را با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو می‌کند. بنابراین ما باید کماکان ذیل حکمت متعالیه پیش برویم با این تفسیر که نباید این را تنها در ساحت نظر ببینیم و باید در سطح مدیریت نیز دنبال شود.

بسیاری از حکومت‌های دیگر به اسم اسلام روی خود گذاشته‌اند ولی بویی از فلسفه و عرفان صدرایی نبرده‌اند و بیشتر به نگرش فقهی محدود شده‌اند؛ فقه و شریعتی که زمان مند و مکان مند هم نیست و نمی‌توانند ابعاد حکمی و فلسفی عمیق و ظرفیت انقلاب اسلامی را دنبال کنند. اگر این انقلاب بوی فلسفه و عرفان ندهد بوی تجر خواهد داد. منشور امام را مطالعه کنید. امام چه وجه‌تمایزی بین انجمن حجیه و متحجران و انقلاب اسلامی قائل است؟ آنها با فلسفه و عرفان میانه خوبی نداشتند. به ارتباط دین و سیاست هم عنایتی نداشتند. پیوند دین و سیاست و امتداد اخلاق و سیاست، ترجمانی از وحدت در عین کثرت و نفی دوگانه‌نگری از سوی امام است. متأسفانه ممکن است ما به این ابعاد فلسفی بی‌توجه باشیم ولی بی‌توجهی عملی به اینها، این انقلاب را از یک انقلاب اسلامی خاص که در تاریخی خاص و در بستری از هويت و تاریخ ایرانی اتفاق افتاده است، تغییر می‌دهد و به این معنا دیگر اسلامی نخواهد بود.

اگر این انقلاب بوی فلسفه و عرفان ندهد بوی تجر خواهد داد. پیوند دین و سیاست و امتداد اخلاق و سیاست، ترجمانی از وحدت در عین کثرت و نفی دوگانه‌نگری از سوی امام است. بی‌توجهی عملی به اینها، این انقلاب را از یک انقلاب اسلامی خاص که در تاریخی خاص و در بستری از هويت و تاریخ ایرانی اتفاق افتاده است، تغییر می‌دهد

نیست. چون عوامل را می‌توان برای سایر انقلاب‌ها به کار برد. سایر جامعه‌شناسان غیراسلامی هم می‌توانند به این مسائل توجه داشته باشند. بین عاملی علی و عامل اعدادی تفاوت وجود دارد ولی برای شکل گرفتن حادثه‌ای هر دو باید وجود داشته باشند. حادثه‌ای به نام انقلاب هم عامل علی و هم عامل اعدادی و درونی و ضروری می‌خواهد. مثل خوشه گندم که هم گندم می‌خواهد که عاملی علی و ضروری است و هم آب و خاک و کود و کشاورز و نور می‌خواهد. حال اگر گندم نباشد هر چقدر هم که هوا خوب باشد و نور و کود و آب خوب باشد، هیچ چیزی نمی‌رود. ما می‌گوییم دانه گندم انقلاب اسلامی همان نگرش کل‌گرای توحیدی و وحدت در عین کثرت است که در نفی انواع و اقسام دوگانه‌ها از سوی امام، خود را نشان می‌دهد. اخلاق و سیاست، دین و سیاست، جامعه و دین و دخالت زمان و مکان در فقه، اینها همه حکایت از وحدت در عین کثرت و نفی دوگانه‌نگری از سوی امام هستند. بنابراین من منکر دخالت عوامل مختلف نیستم اما سهم هر کدام به لحاظ علی و اداری باید معلوم شود.

قرار می‌دهید و می‌خواهید با او یگانه شوید و کثرت را در خدا حل کنید این یعنی عرفان. مگر عرفان چیزی جز یگانگی با خداست؟! مگر عرفان چیزی جز اتصال با خداست؟! در دل نگرش فلسفی ملاصدرا عرفان نهفته است. نمی‌توان فلسفه ملاصدرا را چیزی جدا از عرفان بدانید.

نکته دوم چیست؟ آموزه‌های اسلامی و تشیع است که بوی فقه و شریعت می‌دهد. من نیامده‌ام که فقه را در برابر فلسفه قرار بدهم یا فلسفه و عرفان را در برابر فقه قرار بدهم. گفتم لایه دوم، آموزه‌های اسلامی و آموزه‌های شیعی و نهج البلاغه است. مگر شریعت غیر از آموزه‌های اسلامی و شیعی است؟ ولی بیشتر به فلسفه فقه توجه دارد تا احکامی که ناظر بر رفتارهای یک دیندار است. بیشتر به کنه و جوهر و فلسفه فقه توجه دارد تا احکام فقهی که مغایرتی با احکام فقهی ندارد. لایه سوم و چهارم نیز شعائر انقلاب اسلامی و قانون اساسی است. من بیشتر مایلم بگویم وقتی حضرت آیت الله جوادی آملی از فقه متعالیه سخن می‌گویند در واقع در این فقه، هم فلسفه است و هم عرفان است. فقه غیرمتعالیه به فقهی گفته می‌شود که بویی از فلسفه و عرفان نبرده است. من معتقدم فقهی که فیلسوف و عارف باشد با فقهی که بویی از فلسفه و عرفان نبرده باشد فرق می‌کند. فقه دوم احکامش سطحی و جزئی می‌شود و بی‌توجه به شرایط متحول زمان و مکان خواهد بود و به فلسفه فقه و به لایه‌های زیرین بی‌توجه می‌شود. در سوال‌هایی که می‌توان در مورد انقلاب اسلامی داشت می‌توان اشاره کرد که لایه‌های زیرین آن کدام است؟ رابطه درونی انقلاب کدام است؟ رابطه بیرونی انقلاب کدام است؟ شرایط علی و اعدادی انقلاب اسلامی کدام است؟ کدام فقه می‌تواند به این سوالات پاسخ بدهد؟ اصلاً فقه قابلیت پاسخگویی به این سوالات را ندارد! اینها سوالات فلسفی است و باید نظام و منظومه‌ای فلسفی به این سوالات پاسخ بدهد. آنهايي که می‌گویند انقلاب صرفاً فقهی است باید پاسخگوی این سوالات باشند و فقهی می‌تواند انقلاب اسلامی را در ساحت فقهی خود پیش ببرد که بتواند به این سوالات زیرین پاسخ بدهد و این سوالات، سوالاتی هستند که متولی اصلی آنها فلسفه و عرفان است. غایت من عرفان است و غایت شخصی من عشق است ولی این عشق بیگانه با عقلانیت و بیگانه با مقدمات فلسفی نیست و فلسفه و تعقل مجرای رسیدن به این عشق متعالیه هستند. آن عشق متعالیه در قالب عرفان و یگانگی با خدا تعریف می‌شود.

درواقع ملاصدرا نیز در حکمت متعالیه سعی داشت بین این علوم وحدتی ایجاد کند.

حاصل عمر من این است که هیچ دوگانه‌ای را بر نمی‌تابم. نه اینکه من بخواهم دوگانه را پیش پای وحدت ذبح کنم، بلکه می‌گویم این دوگانه‌ها باید در عین ربط خود دیده شوند. اصطلاحی که همواره به کار برده‌ام. علاوه بر وحدت در عین کثرت، هم وقوعی تمایز در عین اتصال است. ما امروزه از این تفاوت‌گرایی‌های مفراطی‌نچ می‌بریم. ریسمان وحدت بین این دوگانه‌ها و متضاده‌ها را نمی‌بیند. فقط نیم‌نگاهی به خطبه ۱۸۶ نهج البلاغه داشته باشید و ببینید امام علی (ع) چگونه در عین تضاد از ربط و ارتباط ماهوی بین این متضادها یاد می‌کند.

در رابطه با این نگاه که گفته شود انقلاب اسلامی مسئول حکمت متعالیه نیست، بلکه محصول دانش‌های مختلف است؛ چه تعبیری دارید؟

من می‌گویم که نمی‌شود این‌طور آشفته صحبت کرد. شرایط علی فلسفی و عرفانی است. شرایط اعدادی جامعه‌شناختی است. بارها گفته‌ایم، علتی وجود دارد و شرایط علی و ضروری و درونی وجود دارد و عوامل اعدادی وجود دارد. من عوامل علی را در نگرش صدرایی و فلسفی دنبال می‌کنم و عوامل اعدادی و عوامل مُعده را جامعه‌شناسان بگویند. عوامل علی بحث فلسفی مستحکمی می‌خواهد و عاملی علی که می‌تواند تحقق بخش انقلاب اسلامی باشد در عوامل

